

قدوسیت خدا

درس ۴: جنون مارتین لوتر

دکتر آر. سی. اسپرول

می‌خواهم که جلسه‌مون رو با یک سوال از تاریخ کلیسا، آغاز کنم. آیا می‌تونین نام یک الهی‌دان مشهور رو به یاد بیارین که یکی از افراد هم‌عصر اون که جایگاه بالاتری از اون داشت، بهش گفته بود: «خوک وحشی»؟! شاید اسمش به گوش‌تون خورده باشه و بدونین درباره‌ی کی صحبت می‌کنم. درسته، دارم درباره‌ی مارتین لوتر صحبت می‌کنم. کسی هم که اونو خوک وحشی خطاب کرد، پاپ لئون بود. حکم معروف پاپ برای لوتر، بیانیه‌ی تکفیر Exsurge Dominae نام داشت که از حروف اول بیانیه‌ی محکومیت واتیکان برای مارتین لوتر گرفته شده. مضمون این بیانیه اینه: «برخیزید ای اربابان! از هدف خود دفاع کنید! زیرا یک گراز وحشی به تاکستان شما تاخته!» وقتی لوتر اعلامیه‌ی ۹۵ ماده‌ای خودش رو به سر در یک کلیسا زد و در سراسر آلمان، جنبشی رو به راه انداخت که در تمام اروپا گسترش پیدا کرد و به واتیکان در رم هم رسید. پاپ لئون، چیزهای دیگری هم درباره‌ی لوتر می‌گفت. پاپ وقتی این موضوع رو شنید، گفت: «آه، لوتر یک آلمانی مست است، وقتی مستی از سرش بپرد و هوشیار شود، نظرش هم عوض خواهد شد.»

اینجا رو عرض کردم که بگم در قرن شانزدهم، خیلی غیرعادی نبود که مباحثات الهیاتی گاهی با مشاجره و حتی توهین، همراه باشن و گفت‌وگوها تند و مستقیم و حتی خصومت‌آمیز باشن. وقتی نوشته‌های الهیاتی قرون شانزدهمی رو می‌خونین، این‌طور به نظر می‌رسه، افرادی که دارن مباحثه می‌کنن، باهم دشمن هستن و بی‌رحمانه به هم‌دیگه، حمله می‌کنن! ولی در اوج اون جنجال‌ها، مارتین لوتر، منحصر به فرد بود. گاهی اون قدر بی‌پروا و خشن رفتار می‌کرد و حرف می‌زد که مردم فکر می‌کردن، مشکل روحی و روانی داره! و در این جلسه، می‌خواهیم به یک نکته پردازیم که اهمیت داره و اون، این‌که اگر از دید روان‌شناسی قرن بیستمی بخوایم درباره‌ی لوتر قضاوت کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که لوتر در واقع جنون داشته و کمی دیوانه بوده! اگر شما پروتستانت باشین و فرض بر این باشه که این قضاوت درسته، پس نتیجه اینه که باورهای مذهبی شما می‌تونه در عقاید و دیدگاه‌های اون مرد دیوانه ریشه داشته باشه!

جالبه که ببینیم مورخین چه‌طور می‌تونن فکر کنن که می‌تونن به گذشته برگردن و از چشم‌انداز دوهزار سال آینده، رشد یک علف رو ببینن. راستش خوش‌بینی روان‌کاوان هیچ حدومرزی نداره! افرادی که تصور می‌کنن می‌تونن در صفحات تاریخ بگردن و از فاصله‌ی دوری بتونن حالات

روحي و رواني كسي رو بررسي كنن كه حدود ۴۰۰ يا ۵۰۰ سال قبل زندگي مي‌كرده، به اين نتيجه رسيدن كه مارتين لوتر، ديوانه بوده و يا جنون داشته!

ولي مي‌خواهم بپرسم چرا؟ مردم چه چيزي در لوتر مي‌ديدن كه فكر مي‌كردن، اون ديوانه شده و عقلش رو از دست داده؟ قبلاً در باره‌ي افراطهاي غيرعادي لوتر گفته بودم، يك اثر معروف داره به نام «در باب محدوديت آزادي اراده» كه در اين اثر به پژوهشگر انسان‌گرا و خبره به نام اراسموس اهل روتردام هلند، پاسخ مي‌ده. اراسموس مقاله‌اي عليه لوتر نوشته بود با عنوان «نيش زبان». لوتر هم بهش پاسخ مي‌ده و شايد اين‌طور نوشته باشه: «اراسموس احمق و سبكمغز، چرا بايد وقتم رو صرف كنم كه به استدلالهاي پوچ تو گوش بدم؟! آهاي تو كه اسم خودت رو سخن‌ور گذاشتي و فكر مي‌كني قلمت عالي هست! اما خوندن مطالب تو، مثل تماشايش كسي هست كه در خيابان راه مي‌ره و ظرفي از طلا و نقره با خودش حمل مي‌كنه كه پر از فضولات و سرگين حيوانات هست!» اين شيوه‌ي گفتار لوتر در مباحث الاهياتي بود. البته كلمات بدتري استفاده مي‌كرده كه من ترجيح دادم اونا رو به‌زبان نيارم و اميدوارم كه خودتون منظورم رو درك كنين!

لوتر نه تنها در گفتارش اعتدالي را رعايت نمي‌كرد، بلكه در رفتارش هم خيلي عصبي و تندخو بود. مخصوصاً نسبت به سلامتي، خيلي وسواس داشت و حساسيت زيادي نشون مي‌داد. يك جورايي هميشه خودش را بيمار تصور مي‌كرد. تمام عمرش از اضطراب عصبي و معده‌درد عصبي رنج مي‌برد. مي‌تونم دركش كنم. سنگ كلييه هم داشت و شش يا هفت بار مرگ خودش رو پيش‌بيني كرد. هر بار كه معده‌اش درد مي‌گرفت، فكر مي‌كرد داره مي‌ميره و نگران پيش‌آمد خطرناكي بود. فكر مي‌كرد، اجل از آسمان منتظرش هست كه اونو شكار كنه و مورد داوري قرار بده!

ترس‌هاي نامعقول زيادي داشت. اون قدر از خشم و غضب خدا مي‌ترسيد كه وقتي در اوائل خدمتش، يكي ازش پرسيد: «برادر مارتين، آيا خدا رو دوست داري؟»، در پاسخ گفت: «دوست داشتن خدا؟! مي‌پرسي خدا رو دوست دارم؟ گاهي از خدا متنفرم. مسيح رو به‌عنوان داوري غضبناك مي‌بينم كه هميشه نگاهش به من هست كه منو داوري كنه و بلايي به سرم بياره!» تصورش رو بكنين مرد جواني داره آماده‌ي خدمت مي‌شه و مي‌گه در دوره‌هايي از خدا نفرت داشته و اين نفرت، با يك ترس فلج‌كننده از خدا همراه شده كه هميشه با لوتر بوده.

مي‌دونيم كه پدر لوتر مي‌خواسته پسرش وكييل بشه. هانس لوتر كه يك كارگر معدن زغال‌سنگ در آلمان بود، پولش رو جمع مي‌كرد تا پسرش رو به بهترين مدرسه‌ي حقوق اروپا بفرسته و در

دوران دانشگاه، مارتین جوان که دانشجوی رشته‌ی حقوق بود، خیلی سریع تونست به یکی از تیزهوشان رشته‌ی فلسفه و حقوق در تمام اروپا تبدیل بشه. ولی، یکروز که داشت سوار بر اسب، به خونه برمیگشت، ناگهان یک توفان بی‌مقدمه شروع می‌شه، و مارتین در راه، به یک صاعقه‌ی شدید گرفتار می‌شه. رعد و برق ادامه داشته و یک صاعقه در نزدیکی اسبش به زمین برخورد می‌کنه، طوری که لوتر جوان به زمین می‌افته و بدن خودش رو لمس می‌کنه که بیینه زنده هست یا نه. اونجا در کشمکش مرگ و زندگی، فریاد می‌زنه: «خدای قدوس، کمک کن! من راهب خواهم شدم!» و این تماس مختصر با مرگ رو نشانه‌ای الهی در زندگی و خواندگی به خدمت، قلمداد کرد. پس علیرغم نارضایتی پدرش مدرسه‌ی حقوق رو ترک کرد و در یک صومعه نام‌نویسی کرد و درس‌های کشیش شدن رو شروع کرد.

افراد معدودی هستن با رعد و برق روبه‌رو شده باشن. یادم میاد چند سال پیش در مسابقات آزاد وسترن بیرون از شیکاگو سه عضو برجسته تور حرفه‌ای گلف به‌خاطر برخورد صاعقه در نزدیکشون، آسیب دیدن. یکی از اونا، لی تروینو بود که از اون حادثه، جون سالم به‌در برد. بعد از چند وقت، تروینو در یک برنامه‌ی تلویزیونی شبانگاهی حاضر شد و مجری ازش پرسید: «آقای تروینو، از تجربه‌ی وحشتناکی که داشتی و نزدیک بود از برخورد با صاعقه کشته بشی، چی یاد گرفتی؟» تروینو لبخندی زد و گفت: «یاد گرفتم وقتی خدای قادر مطلق می‌خواه بازی کنه، باید از سر راهش کنار برم.» بعدش با کنایه هم گفت: «هم‌چنین یاد گرفتم که اقدامات لازم احتیاطی رو هم انجام بدم.» مجری ازش پرسید: «یعنی چه‌کار کنی؟» تروینو گفت: «خب الآن اگه صاعقه ببینم، فوری چوب گلف آهنی شماره‌ی یک رو برمی‌دارم و درحالی‌که اونو در هوا نگه داشتم، توی فضای آزاد زمین بازی، قدم می‌زنم.» مجری ازش می‌پرسه: «چرا باید یک وسیله‌ی فلزی رو در هوا نگه داری؟ اون‌که مثل میله‌ی برق‌گیر عمل می‌کنه!» تروینو می‌گه: «نه، نه، نه؛ حتی خدا هم نمی‌تونه به چوب گلف آهنی شماره‌ی یک، ضربه بزنه!»

تروینو، تجربه‌ی وحشتناک برخورد با صاعقه رو با شوخی توضیح داد، درحالی‌که مارتین لوتر، تصمیم گرفت زندگی‌اش رو تغییر بده و وارد صومعه بشه و از شغل و آینده‌اش دست بکشه. اونم نه به‌خاطر محبت به خدا، بلکه به‌خاطر ترس و تشویشی که از خشم و غضب خدا داشت.

سرانجام روز موعود برای مارتین لوتر فرا رسید، یعنی روزی که قرار بود دست‌گذاری بشه و نخستین مراسم عشاء ربانی رو برگزار کنه. به هر جهت، پدر و خانواده‌اش تاحدی با تصمیم شتابزده‌ی پسرشون کنار اومدن و هانس لوتر، تصمیم گرفت بیاد و در مراسمی که پسرش اجراء می‌کنه، شرکت کنه. گفته بودم خدمتتون که مارتین لوتر، دانشجوی ممتاز شناخته شده‌ای

بود و تبدیل به یک واعظ بی‌نظیر هم شده بود. برای همین، مردم، مشتاقانه منتظر اجراء اولین مراسم عشاء ربّانی اون بودن.

باید توجه داشته باشیم که در کلیسای کاتولیک رومی، در مراسم عشاء مقدّس ربّانی، اونا اعتقاد دارن که درحین انجام اون مراسم، یک معجزه‌ی الهی، مافوق طبیعی و بی‌واسطه رخ می‌ده که وقتی کشیش دست‌گذاری و تقدیس شده دعا می‌کنه، درحین اون دعا، معجزه می‌شه. این معجزه رو تبدیل ماهیت نام می‌گذارن و باور اونا اینه که هرچند ظاهر نان و شراب، تغییر نمی‌کنه و کسی نمی‌تونه هیچ تغییری مشهودی رو در اون عناصر ببینه، ولی کلیسای کاتولیک رومی، اعتقاد داره که ماهیت واقعی نان و شراب، تغییر اساسی می‌کنه و اون عناصر، دقیقاً تبدیل به بدن و خون مسیح می‌شن. درحالی‌که کیفیت ظاهری و بیرونی یا accidens اون نان و شراب، هیچ تغییری نمی‌کنه و همون‌طور باقی می‌مونه.

معجزه اینه که لوتر خودش رو آماده کرده بود تا برای نان و شراب، دعا کنه و سرّ الهی، انجام بگیره تا پس از این‌که دعا و تقدیس انجام شد، اون عناصر در دستان اون پسر معدن‌چی، دیگه نان و شراب معمولی و محصولی از این دنیا نباشن، بلکه فقط بدن و خون مسیح باشن. لحظه‌ی دعا در مراسم عشاء ربّانی فرا می‌رسه و همه منتظر بودن که لوتر دعای تقدیس رو انجام بده، به این لحظه که می‌رسه، لوتر متکبر و پرجرات که می‌تونسته جلوی جمعیت بزرگی صحبت کنه، ناگهان خشکش می‌زنه، شروع به لرزیدن می‌کنه و لبانش تکون می‌خورن، ولی کلامی بیرون نمیاد، شرائط ظاهراً طوری بود که مردمی که در کلیسا نشستند بودن، تلاش می‌کردن که بهش کمک کنن تا حرف بزنه، پدرش هم از خجالت، سرش رو پایین انداخته بود و نمی‌تونست نگاه کنه که پسرش نمی‌تونه حتی مراسم ساده‌ی عشاء مقدّس ربّانی رو انجام بده. با این‌که هزاران بار تمرین کرده و حفظ بود. مردم فکر می‌کردن، لوتر جملات رو فراموش کرده. ولی فراموش نکرده بود. سرانجام به‌خودش میاد و کلمات رو زیر لب بیان می‌کنه و درنهایت شرمساری، جایگاه و منبر رو ترک می‌کنه. ولی بعداً توضیح می‌ده که به‌خاطر زوال عقل نبوده، بلکه داشته به این فکر می‌کرده که این انسان گناهکار، چه‌طور جرات کرده چنین جسارتی بکنه که جسم و خون پاک و گران‌بها، مسیح رو در دستان ناپاک خودش ننگه داره. مارتین لوتر، اون قدر مغلوب ناشایستگی خودش بود که در اون لحظه، خشکش زده و همه‌چیز رو از یاد برده بود.

خب، داستان‌های دیگری هم درباره‌ی شخصیت و رفتار غیرعادی لوتر وجود دارن. یادمون هست که پس از به جریان افتادن نهضت اصلاحات، یک دعوی جدی بین لوتری‌ها و کالونی‌ها درباره‌ی مراسم شام خداوند، در گرفت و همه تلاش می‌کردن تا یک توافق و آشتی، بین این دو قدرت

بزرگ نهضت پروتستانت، ایجاد بشه. اونا یک جلسه‌ی مذاکره‌ی دوستانه‌ی بسیار مهم ترتیب دادن و درباره‌ی اختلافات، شروع به بحث کردن. لوتر بر حضور فیزیکی بدن و خون مسیح، در مراسم عشاء ربّانی، پافشاری می‌کرد و مشتش رو گره کرده بود و چندین بار روی میز کوبید و گفت: «این بدن من است، این بدن من است!» مشابه کاری که نیکیتا خروشچف در چند دهه‌ی پیش در سازمان ملل، انجام داد و کفشش رو از پا درآورد و روی میز کوبید که توجه حاضران رو جلب کنه. درواقع لوتر، اهل بحث و مذاکره نبود. فقط بارها تکرار می‌کرد: «این بدن من است!»

لوتر آدم عجیبی بود. شاید موضوعی که بیش از همه دیوانگی اونو اثبات می‌کنه، خودبرتربینی لوتر هست. منظورم اینه که از چه راه دیگری می‌تونیم شخصی رو توصیف کنیم که می‌خواد هر ساختار قدرت این دنیا رو به مبارزه و چالش بطلبه و در نهایت هم خودش یگه و تنها در مقام یک کشیش جوان در برابر تمام قدرت‌های کلیسایی، پاپ، شوراها‌ی کلیسایی و بهترین الهی‌دانان سرزمینش به‌ایسته. لوتر تمام این مباحثات رو در لایپزیک انجام داد. با مارتین اک، مباحثه کرد، با کاردینال کاجیتان مباحثه کرد و خودش رو در مقابل پاپ قرار داد و سرانجام وقتی مباحثات به اوج خودش می‌رسه، لوتر به شورای سلطنتی ورمز دعوت می‌شه. قرار بود لوتر رو در ورمز، محاکمه کنن و ازش بخوان نوشته‌هاش رو تکذیب کنه. قرار شده بود نه تنها در برابر مقامات کلیسایی محاکمه بشه، بلکه در برابر مقامات سکولار هم باید محاکمه می‌شد. یک امان‌نامه بهش دادن تا فرصتی پیش از محاکمه داشته باشه. قبل از این‌که به اونجا برسه، مطابق معمول اون دوران، ازش پرسیدن: «خب وقتی به ورمز برسی، می‌خواهی چی بگی؟» لوتر پاسخ می‌ده: «پیش‌تر می‌گفتم، پاپ، جانشین مسیح هست، ولی الآن می‌خوام بگم پاپ، ضد مسیح و جانشین شیطان هست!» منظورم اینه که طرز بیان و گفتار لوتر، دور از نزاکت و عرف دیپلماتیک بود.

وقتی صحنه‌ی شورای سلطنتی ورمز آماده شد، دنیا داشت به اون نگاه می‌کرد و لوتر وارد تالار شد. مثل صحنه‌های فیلم‌های هالیوودی که لوتر رو در کانون توجه قرار می‌ده و همه از هر جا بهش چشم می‌دوزن و مفتش بلند می‌شه و اتهامات لوتر رو می‌خونه و به کتاب‌هایی اشاره می‌کنه که روی میز کنار لوتر بودن و می‌گه: «مارتین لوتر، آیا نوشته‌ها رو تکذیب می‌کنی؟» نگاه هالیوودی اینه که لوتر نگاهی به تمام افراد حاضر در تالار می‌اندازه و نمایندگان امپراتور؛ پاپ؛ سران آلمان، اسقف‌ها و نمایندگان شورای پاپی در رم رو می‌بینه و می‌گه: «تا وقتی با کتاب مقدس یا دلیلی موثق، متقاعد نشم، تغییر عقیده نخواهم داد! چراکه وجدانم در تسخیر کلام خداست و عمل به ضد وجدان، نه درسته و نه امن. سر حرفم می‌ایستم، خدا کمکم کنه، کار دیگری نمی‌تونم بکنم!» بوووم! این‌طوری نهضت اصلاحات، ادامه پیدا می‌کنه.

ولی داستان این‌طور نیست. در اون لحظه از تاریخ کلیسا وقتی از لوتر می‌پرسن: «مارتین لوتر، آیا نوشته‌ها رو تکذیب می‌کنی؟» می‌دونین چی می‌گه؟! به سؤال پاسخ می‌ده، ولی کسی حرفش رو نمی‌شنوه. مردم می‌گفتن: «اون چی گفت؟! چی گفت؟! بلندتر بگو لوتر. چی گفتی؟! آیا نوشته‌ها رو تکذیب می‌کنی?!» لوتر به مقامات نگاهی انداخت و گفت: «۲۴ ساعت بهم وقت می‌دین که دوباره فکر کنم؟» لوتر نمی‌دونست حق با اونه یا نه. بهش وقت دادن و اونم برای دعا و تعمق به اتناقش رفت و اون‌جا دعایی نوشت که تا امروز باقی و مشهور هست. اجازه بدین بخشی از اون دعا رو براتون بخونم تا بتونین غم و اندوهی رو که مارتین لوتر در شب پیش‌از محاکمه تجربه می‌کرد، درک کنین.

این برای مارتین لوتر، یک جتسیمانی شخصی بود. اون این‌طور دعا کرد: «ای خدا، خدای قادر مطلق و جاودان، چه قدر دنیا وحشتناکه! ببین چه‌طور دهان باز کرده که منو بلعه و چه قدر ایمان من کوچک هست. آه، ضعف جسم و قدرت شیطان. اگر باید در این دنیا، به قدرتی تکیه کنم، دیگه قدرتی باقی نمونده. صدای ناقوس میاد، حکم صادر شده. ای خدا، ای خدا، آه تو ای خدای من! در برابر تمام این حکمت دنیا، به من کمک کن. التماس می‌کنم کمکم کنی. با قدرت فراوان خودت این کار رو بکن. چون فقط کار توست، نه من. کاری از من ساخته نیست. چیزی برای مقابله با انسان‌های بزرگ دنیا ندارم. می‌تونستم عمرم رو در خوشی و آرامش، سپری کنم، اما هدف تو هستی و این برحق و جاودانی هست. خدایا کمکم کن. ای خدای تغییرناپذیر. به انسان، تکیه نمی‌کنم. بیهوده هست. آنچه از انسان هست، متزلزل هست، آنچه از انسان صادر می‌شه، شکست می‌خوره، خدای من، ای خدایم، آیا نمی‌شنوی؟ خدای من، مگر زنده نیستی؟ نه، تو نمی‌توانی بمیری. تو زنده هستی و خودت رو پنهان نمی‌کنی. تو منو انتخاب کردی، اینو می‌دونم، پس ای خدا، اراده‌ات رو انجام بده و منو رها نکن. به‌خاطر پسر محبوبت عیسی مسیح، مدافع من، سپر من و دژ من.»

روز بعد که لوتر به تالار شورای ورمز می‌ره، مجدداً شخص مفتش ازش دوباره می‌پرسه: «برادر مارتین، آیا الآن این تعالیم رو تکذیب می‌کنی؟» لوتر دوباره کمی درنگ می‌کنه و بعد می‌گه: «تا زمانی‌که با کتاب مقدس یا دلیل دیگری قانع نشم، نمی‌دونین که نمی‌تونم تکذیب کنم؟ وجدانم رو کلام خدا تسخیر کرده و عمل به ضد وجدان، نه درسته و نه امن. روی حرفم می‌ایستم. کار دیگری نمی‌تونم بکنم. خدا کمکم کنه!» این خودبزرگبینی هست؟ رویا بزرگی و شکوه هست؟ شاید.

یک نکته‌ی دیگه در زندگی لوتر که در واقع باعث می‌شه مردم فکر کنن اون دیوانه بوده به دوران زندگی اون در صومعه برمی‌گرده. وظیفه‌ی هر کشیش جوان در صومعه، این بود که از دستورات اون جا اطاعت کنه و هر روز پیش پدری که اعترافات رو می‌شنوه، اعتراف کنه و این روال هر روز صومعه هست که برادران دیگه به اتاق اعتراف میان و می‌گن: «پدر، گناه کردم، اعترافم رو بشنو.» و پدر می‌پرسید: «خب چه‌کار کردی؟» اون می‌گفت: «راستش دیشب پس از این‌که چراغ‌ها خاموش شدن، من از شمع استفاده کردم و سه فصل بیش‌تر از مزامیر رو که باید می‌خوندم، نخوندم!» یا: «دیروز ظهر من به ران مرغ در غذای برادر هنری، طمع کردم!» می‌بینین چه در دسرهایی در صومعه‌ها پیدا می‌شد؟! این افراد می‌ومدن و اعترافشون رو می‌کرد و پدری که اعترافات رو می‌شنید، بهشون می‌گفت: «فلان تعداد درود بر مریم بگین و طلب بخشش کنین!» و اونا رو می‌فرستاد پی کار و زندگی‌شون!

و بعد لوتر به اتاق اعتراف می‌ومد و می‌گفت: «پدر منو ببخش که ۲۴ ساعت از آخرین اعترافم گذشته.» و شروع به شمردن گناهان ۲۴ ساعت گذشته‌اش می‌کرد. نه پنج دقیقه یا ده دقیقه، یا نیم‌ساعت، کار هر روز لوتر همین بود که در اتاق اعتراف، گناهان روز قبل رو می‌شمرد و سه چهار ساعت طول می‌کشید و به‌جایی می‌رسید که اعصاب راهب‌های ارشد صومعه به‌هم می‌ریخت. به لوتر شکایت کردن و بهش گفتن: «برادر مارتین، دست از شمردن اشتباهات کوچک بردار، اگر می‌خواهی اعتراف کنی، به یک گناه واقعی اعتراف کن.» اما همین چیزهای کوچک؛ اعترافات لوتر بودن و به‌نظر می‌رسید داره از چیزی طفره می‌ره. بهش می‌گفتن: «مشکل چیه؟! دوست داری تمام وقتت رو این‌جا بگذرونی؟ دوست نداری وظائفی رو که به‌عنوان یک کشیش به تو محول شده، انجام بدی؟!» ولی شخص اعتراف گیرنده، لوتر رو درک می‌کرد و می‌گفت لوتر هرچی هم که باشه، در این مورد، صادق هست. خود لوتر بعدها گفت وقتی از اون مارا تون سه چهار ساعته‌ی اعتراف بیرون می‌ومد و حرف کشیش رو می‌شنید که بهش می‌گفت: «گناهانت آمرزیده شدن»، احساس راحتی و شادی در قلبش موج می‌زد و به اتاقش برمی‌گشت و اگر به‌یاد می‌آورد که گناهی داره که اعتراف نکرده، تمام اون شادی و آرامش، ناپدید می‌شد!

عجیبه که از روان‌پزشکی امروزی، می‌فهمیم انسان یک سازوکار دفاعی طبیعی درونی داره که در برابر احساس تقصیر یا عذاب وجدان، از خودش دفاع می‌کنه. ما انسان‌ها در توجیه گناه و انکار تقصیر و اشتباهات خودمون، استاد هستیم. گاهی می‌گن مرز بین جنون و نبوغ، خیلی باریک هست. اونایی که نابغه هستن، گاهی به اون طرف مرز می‌رن! من فکر می‌کنم، برای لوتر هم این اتفاق می‌افتاد. روان‌پزشکان یک چیز رو در لوتر نادیده گرفتند و اون این‌که این شخص پیش از این‌که اصولاً الهیات رو مطالعه کنه، یک دانشجوی حقوق نابغه بود و از ذهن قوی و

زیرک خودش استفاده می‌کرد و اونو برای شریعت و قوانین خدا به‌کار گرفت و سپس به شریعت و مطالباتش نگاه کرد، یعنی مطالبه‌ی کمال. بعد خودش رو در پرتو نور اون شریعت مقدّس، ارزیابی می‌کرد و نمی‌تونست نتیجه رو تحمل کنه. لوتر خودش رو با معیارهای دیگران، مقایسه نمی‌کرد، بلکه با معیارهای شخصیت خدا. عدالت خدا رو تحلیل می‌کرد و خودش رو در مقایسه با عدل الهی، اون قدر ناقص و بد می‌دید که پس از مدّتی از هر تصوّر درباره‌ی عدالت خدا متنفر شد.

بعد یک شب، وقتی داشت سخنرانی خودش رو به‌عنوان یک دکتر الهیات آماده می‌کرد تا به دانشجویهای دانشگاه ویتنبرگ درباره‌ی اصول اعتقادی پولس رسول در رساله به رومیان، آموزش بده، وقتی داشت اولین فصل و تفاسیر و همچنین نقل قول چند قرن بعد آگوستین رو می‌خوند، به فصل یک اون رساله رسید و خوند: «عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان، چنان‌که مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.» ناگهان این عقیده به ذهنش رسید که آن‌چه این قسمت از رساله‌ی پولس به رومیان تعلیم می‌ده، عدالت خداست، نه عدالتی که خدا با انجام اون، عادل می‌شه. بلکه عدالتی از خدا که برای من و شما، به رایگان، هدیه داده، به هرکسی که به مسیح توکل می‌کنه، می‌بخشه. هرکس به مسیح، توکل می‌کنه، پوشش و ردای عدالت مسیح رو دریافت می‌کنه. لوتر گفت: «این به ذهنم خطور کرد و برای نخستین بار پی بردم که عادل شمردگی و جایگاه من در پیشگاه خدا، بر مبنای عدالت ناکافی و رسوای خودم نیست که همیشه نسبت به خواسته‌های خدا، کم میاره، بلکه تنها و تنها و کاملاً بر عدالت مسیح استوار هست که باید با ایمانی مطمئن بهش بچسبم.» لوتر می‌گه: «زمانی‌که اینو درک کردم، برای اولین بار در زندگی، معنای انجیل رو متوجه شدم و دیدم که درهای بهشت باز شدن و من وارد شدم.» انگار پس از اون بود که لوتر به همه‌ی دنیا یعنی به پاپ‌ها و مشاوران و پادشاهان گفت: «عادل به ایمان، زیست خواهد کرد. عادل شمردگی تنها به‌وسیله‌ی ایمان ایجاد می‌شه. خدا قدّوس هست و من نیستم. این اصلی هست که کلیسا یا بر پایه‌ی اون می‌ایسته یا می‌افته. من با هیچ‌کس در این باره، هیچ بحثی ندارم، چون این انجیل خداست.»

برادران و خواهران عزیزم، آیا این حماقت هست؟ اگر احمقانه هست، دعا می‌کنم خدا ارتشی از اون احمق‌ها رو به این دنیا بفرسته که انجیل از بین نره و ما درک کنیم که در حضور خدای قدّوس، چه‌طور ما که ناعادل هستیم، می‌تونیم عادل شمرده بشیم. اساس این موضوع اینه که خدا در قدّوسیت خودش، بدون این‌که درباره‌اش بحثی بکنه، قدّوسیت پسر خودش رو به ما عرضه می‌کنه تا کفاره‌ی گناهان ما بشه، تا هرکس به او ایمان بیاره، هلاک نشه، بلکه حیات

جاودانی به دست میاره. این همون انجیلی هست که لوتر حاضر بود بر اش جان فدا کنه. بیابین باهم دعا کنیم.

پدر جان شکرت می‌کنم برای شهادت این مرد دیوانه که فهمید به عدالتی که از ما نباشه، چه نیاز مبرمی داریم. عدالتی که بی‌عدالتی ما رو پوشش بده. پدر تو رو شکر می‌کنیم که ما رو در چاه جهنم، آویزان نکردی، همون کاری که با لوتر انجام دادی. پیش از این که بتونیم شیرینی و جلال مسیح رو ببینیم، تو ما رو به ناامیدی سوق ندادی. اگر کسی که این پیام رو می‌بینه و می‌شنوه، به این نیاز داره، به درگاہت دعا می‌کنم ای خدا، که از آسمان روح و وجدان کسانی رو که این فیض رو رد می‌کنن لمس کنی تا به گناه کار بودن خودشون پی ببرن و مثل لوتر آماده بشن که بفهمن عدالت اونا تنها در مسیح هست و بس، و از این حقیقت، از شادی به جست‌وخیز بیان. در نام مسیح، دعا می‌کنم. آمین.